بسم‌الله الرحمن الرحیم

## اشاره

بحث در مورد عام و خاص بود و چند تعریف مهم در مورد عام از علمای گذشته بیان گردید.

## محل بحث

در پیرامون تعاریف عام چند نکته قابل‌بررسی است:

 در کلماتی مثل کلام صاحب فصول و شیخ طوسی آمده است عام لفظی می‌باشد که شمولیت دارد و در کفایه آخوند وصف استیعاب را به مفهوم نسبت داده است.

آیا شمول و استیعاب وصف و قید برای لفظ هست یا برای مفهوم است؟

در بررسی باید توجه داشت که به یک معنا می‌شود گفت این تعاریف باهم تفاوتی ندارند چون تعریفی که می‌گوید: لفظ مستغرق، منظورش این است که لفظ به‌تنهایی استغراق ندارد بلکه لفظ به لحاظ مفهوم دارای استغراق است. فلذا این مفهوم است که استیعاب دارد مثل **انسان و حیوان** که شمولیت بر مصادیق دارند؛ و نسبت دادن به لفظ به خاطر مفهوم بوده است؛ بنابراین تعریف صاحب فصول که لفظ را محور قرار داده به لحاظ مفهوم است. درنتیجه تفاوت این تعاریف جدی نیست؛ اما تعبیر دقیق‌تر این است که نسبت دادن استغراق به لفظ به خاطر وضع لفظ برای عموم بوده است.

کسانی که مفهوم را مستغرق می‌دانند نظر بر این دارند که مفهوم اولاً و به ذات مستغرق است و کسانی که استغراق را به لفظ نسبت می‌دهند آن را ثانیاً و بالعرض می‌شمارند؛ اما کسانی که به مفهوم نسبت می‌دهند تعریف ادقی دارند.

## فرق عام و مطلق

چرا در بعضی تعاریف لفظ را مستغرق شمرده‌اند؟

کسانی که لفظ را در تعاریف بکار برده‌اند خواسته‌اند فرق عام و مطلق را به این وسیله بیان کنند، زیرا در مطلق هم شمول وجود دارد ولی این شمولیت از مقدمات حکمت استفاده می‌شود؛ اما در عام استیعاب را از لفظ می‌فهمیم مثل کل یا جمیع. فلذا اگر این مطلب را در نظر بگیریم معادله فرق خواهد کرد و در این صورت تعریف کفایه ادق نخواهد بود، زیرا تعریف کفایه، مطلق را هم در برمی‌گیرد؛ پس باید گفت «**اللفظ المستغرق لما یصلح له**» یعنی خود لفظ استیعاب می‌کند و تعبیر دوم صاحب فصول از تعریف ادق خواهد بود، «**مستغرق جمیع جزئیات مفهومه لفظا**» چون می‌گوید مفهوم استغراق دارد اما این شمولیت لفظی هست و این تعریف جامعی است و باید توجه داشت که شمولیت به دلالت لفظیه است نه قرینه لبی و عقلیه.

### توجیه تعریف کفایه

اگر کلام کفایه را بخواهیم تکمیل کنیم قید لفظ را که در فصول آمده را باید اینجا آورد زیرا اگر لفظ نباشد مثل **اکرم العالم**، استغراقش به دلالت لبی و عقلیه خواهد بود.

پس باید تعریف دارای این دو نکته باشد:

1. این‌که شمول برای مفهوم است.

2. این‌که به‌وسیله لفظ این شمول فهمیده می‌شود.

## وصف مفهوم بودن عموم

بحث دوم در تعریف این است که آیا عموم وصف خود مفهوم است مثل **کل عالم** یعنی عالم عمومیت دارد، یا وصف برای مفهوم حرفی که همان **کل** است می‌باشد؟

ظاهر کلمات مشهور این است که عموم وصف عالم است و ادات کمک می‌کند تا عموم را بفهمیم؛ اما وجه دوم که به نحوی در کلام امام «ره» و شهید صدر آمده است عموم را وصف ادات می‌دانند یعنی کل یا جمیع وصف عموم هستند. تعریف شهید صدر می‌گوید: «**استیعاب مفهوم وضعا لافراد مفهوم آخر**» یعنی استیعاب برای ادات است.

## تحقیق در مسئله

عموم در اینجا اشتراک لفظی است و در اینجا عموم به حمل اولی با عموم به حمل شایع خلط شده است. عموم به حمل اولی همان حرف امام «ره» و شهید صدر است و ادات عمومیت دارند، ولی عموم به حمل شایع چیزی است که شمول در واقعیت آن قرار دارد که همان مدخول است ولی شمول آن را به‌وسیله لفظ فهمیدیم، ولی عموم به حمل شایع را وقتی عموم و شمول می‌گوییم که با ادات همراه باشد والا همان اطلاق می‌شود؛ بنابراین عموم وصف مفهوم است زمانی که همراه ادات الفاظ باشد.

## وصف عمومیت برای متعلق حکم

مشهور این است که وصف برای متعلق حکم است و ظاهراً این درست باشد. در کلام مرحوم خویی بود که حکم شامل همه است وجوب اکرام شامل همه علما می‌شود، ولی حق با مشهور است و حکم وجوب اکرام شمول دارد؛ چون عالم شمول دارد و شمولیت برای متعلق است و بعداً به‌حکم سرایت می‌کند بنابراین تعریف مرحوم خویی پذیرفته نیست.

## نتیجه

مجموعاً تعریف قدما مثل صاحب فصول نسبت به تعاریف دیگران درست‌تر است.